

نقدی بر کتاب «نگاهی به تاریخ تفکر امامیه از آغاز تا ظهور صفویه»^۱

moharrami47@Gmail.com

غلامحسن محرمی / استادیار پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی

دریافت: ۹۵/۱۲/۹ - پذیرش: ۹۶/۵/۲۳

چکیده

کتاب «نگاهی به تاریخ تفکر امامیه از آغاز تا ظهور صفویه» در عین دارا بودن نکات مثبت و شایان تقدیر، دارای اشکالات و نکات قابل نقدی است که در این نوشتار، نمونه‌هایی از آنها بررسی شده است؛ از جمله: نگرشی سطحی و روشن‌فکر مآبانه به تاریخ تشیع همراه با نوعی پیش‌داوری؛ برخی ادعاهای بدون دلیل و مدرک؛ ذکر برخی روایات شاذ و نادر در مقابل روایات مشهور، و احياناً ذکر سخنان مخالفان شیعه و دیدگاه‌های خلاف نظریه رایج شیعه. از دیگر اشکالات محتوایی این کتاب، تشکیک در وجود بعضی باورهای موجود شیعه در قرون اولیه - به‌ویژه قرن اول هجری - است. همچنین چنین وانمود شده که پیدایش تشیع منشأی عرفی - و نه الهی - داشته است و این‌گونه به ذهن می‌آید که اصولی همچون اعتقاد به نص، عصمت و تبری از دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام دست‌کم در قرن اول نزد پیروان اهل بیت علیهم‌السلام مطرح نبوده است!

کلیدواژه‌ها: امامت، شیعه، امامیه، تفکر امامیه، تاریخ تفکر امامیه، نص، عصمت، تبری، بداء، رجعت.

۱. این مقاله نقدی است بر کتاب «نگاهی به تاریخ تفکر امامیه از آغاز تا ظهور صفویه»، تألیف آقایان مهدی فرمانیان و مصطفی صادقی. این نشریه، در این‌گونه موارد، نقد رسیده به دفتر نشریه را ابتدا به مؤلف اثر عرضه می‌کند و در صورت دریافت پاسخ، هر دو به صورت یک‌جا منتشر می‌شود. آنچه می‌خوانید نقد کتاب و به دنبال آن پاسخ کوتاه نویسندگان به این نقد می‌باشد.

کتاب *نگاهی به تاریخ تفکر امامیه از آغاز تا ظهور صفویه*، نوشته آقایان مهدی فرمانیان و مصطفی صادقی کاشانی، در پنج فصل تنظیم گردیده است. از فصل دوم این کتاب تا آخر، تقریباً علمی و مستند و قابل استفاده است، ولی همواره جهت‌گیری آن بر خلاف اصول شیعه و سعی در کمرنگ جلوه دادن ولایت الهی ائمه اطهار علیهم‌السلام و عقاید اختصاصی شیعه و شعائر آن است، و این همواره خط مخالفان شیعه در طول تاریخ بوده است. در این کتاب، سعی شده است نقطه ضعف‌هایی که بیشتر به عنوان نقص و ضعف برای شیعه در منابع کلامی و فرق اهل سنت آمده و شیعه آنها را اتهام می‌دانسته، با توضیح و تفصیل بیشتر بازگویی شود و چنین القا شود که واقعاً این‌گونه است. اما عمده اشکال وارد بر این کتاب، در فصل اول آن با عنوان «دوران حضور» است. این فصل علاوه بر اشکالات محتوایی، از لحاظ نگارش نیز علمی و تحقیقی نیست و بیشتر مطالب آن ادعایی و شعاری بوده و مدرک و سندی بر آنها ارائه نشده است. اشکالات فصل‌های بعدی نیز، که البته نسبت به فصل اول اندک است، نیز بررسی شده است. اشکالات محتوایی و نقدهای این کتاب را به ترتیب صفحات آن، می‌توان این‌گونه بیان کرد:

تبیینی مبهم و بدعت گونه از آغاز تشیع

در صفحه ۱۵ آمده است:

همان‌گونه که سده‌های نخست در هر دین و آیینی، سده‌های اعتقادات و معارف است، تشیع امامی نیز این دو دوره را گذرانده است. تکوین و تثبیت تشیع در عصر حضور ائمه شکل گرفت و تثبیت شد. این‌گونه سخن گفتن اولاً، حاکی از نوعی نگرش مادی‌گرایانه به ادیان و بر پایه بی‌توجهی به این موضوع است که ادیان توحیدی از جانب خداوند و توسط پیامبرانش به کامل‌ترین شکل آمده‌اند. ثانیاً، این واژه‌ها گویای آن است که در طول ۲۶۰ سال، به تدریج، تشیع تکوین یافته است. این در حالی است که تشیع که همان اسلام اصیل است که طی ۲۳ رسالت پیامبر علیهم‌السلام تکوین پیدا کرد؛ و تمام مبانی و اصول آن از کتاب و سنت اخذ شده، و مسلم است که اضافه کردن چیز جدیدی به دین بدعت است و بدعت گمراهی و ضلالت، و جای بدعت‌گزار در آتش است.^۱

در صفحه ۱۶ این‌گونه آمده است:

از میان مباحث پراکنده‌ای که در منابع کهن فریقین وجود دارد، می‌توان به دسته‌بندی دو طیف شیعه و عثمانیه (علوی و عثمانی) پس از قتل عثمان رسید؛ این دو گروه، که ابتدا «شیعه علی علیه‌السلام» و «شیعه عثمان» نامیده می‌شدند.

این سخن در واقع، بازگویی افسانه عبدالله بن سبا - ساخته سیف‌بن عمر تمیمی کذاب - است که پیدایش اصطلاح «شیعه» را پس از قتل عثمان معرفی کرد که در جای خود ذکر شده است. باید توجه داشت که شیعه عثمان متداول نبوده،

۱. «کل بدعه ضلالت و کل ضلالتة فی النار» (محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۱، ۵۷ و ج ۸، ص ۸۱؛ محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۲، ص ۳۰۱).

بلکه بر طرفداران بنی‌امیه «عثمانیه» اطلاق می‌شده و «شیعه» با اضافه به «امیرمؤمنان» اختصاص به پیروان آن حضرت داشته و اصلاً دسته‌بندی در کار نبوده و خلفا پیرو چندان نداشته‌اند، بلکه مردم آنها را فقط حاکم می‌دانسته‌اند.

ابوحاتم رازی اسماعیلی مذهب (م ۳۳۲ق) درباره معنای اصطلاحی «شیعه» می‌گوید:

شیعه علی را از آن‌رو به این نام خواندند که آنان فرقه‌ای بودند که از او، پی‌روی و آن حضرت را کمک کردند. نیز گفته‌اند: به یاران علی، «شیعه» و به یاران معاویه «احزاب» می‌گفتند. کمیت نیز در تأیید این معنای «احزاب»، می‌گوید: «أَقْبَلَ أَيْدِيَ الْأَحْزَابِ إِنِّي أَلِي الدُّنْيَا لِمَنْقَطِحِ الْقَرِينِ»؛^۱

دست یاران را می‌بوسم، چرا که در این دنیا، تنها و بی‌همدمم.

و گفته‌اند: «کل حزب» در آیه «كُلِّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ»^۲ یعنی: هر دسته‌ای. «احزاب» یعنی: آنان که برای کار باطلی حزب تشکیل داده، بر ضد صاحب حق و به نفع اهل باطل همدست شده‌اند؛ چنان‌که خداوند در همین باره می‌فرماید: «وَلَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ»؛^۳ وقتی که مؤمنان احزاب را دیدند، گفتند: این چیزی است که خدا و پیامبرش به ما وعده داده بودند. بنابراین، واژه «شیعه» به دو صورت معرفه و نکره به کار می‌رود. می‌گویند: «هؤلاء الشيعة»، هرگاه مراد شیعه علی و گروه معروف به تشیع باشد. اما اگر شخصی خاصی از مردم منظور باشد، می‌گویند: «هؤلاء شيعة فلان». اما واژه «حزب» تنها به صورت نکره استعمال می‌شود. بنابراین، گفته نمی‌شود: هؤلاء الحزب، تا با اضافه کردن، معرفه گردد، و گفته نمی‌شود: حزب فلان کس. البته اگر این واژه درباره جماعتی به کار رود، به هر دو صورت معرفه و نکره می‌آید؛ چنان‌که خداوند متعال می‌فرماید: «وَلَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ» که در اینجا، «احزاب» به صورت معرفه آمده است.

هرگاه واژه «شیعه» جمع بسته شود، به صورت نکره می‌آید؛ چنان‌که خداوند این کلمه را در قرآن، به معرفه اضافه کرده و فرموده است: «شيع الاولين». البته بر خلاف «هؤلاء الاحزاب»، «هؤلاء الشيع» گفته نمی‌شود؛ زیرا اهل حق پراکنده و گروه گروه نیستند، بلکه فرقه واحدی‌اند که به آنها «شیعه»، نه شیع می‌گویند؛ زیرا پیروان حضرت علی علیه السلام تنها یک فرقه بودند، نه بیشتر.^۴

به هر حال، به هیچ وجه، واژه «شیعه» اولین بار بعد از قتل عثمان، به شیعه اطلاق نشده، بلکه نخستین کسی که در سخنان او از شیعیان علی علیه السلام سخن به میان آمده، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است که در احادیث فراوانی از شیعیان آن حضرت تعریف و تمجید و آنان را اهل بهشت معرفی کرده است. اهل سنت این احادیث را قبول دارند و در منابع حدیثی آنان آمده است. سیوطی، از مفسران اهل سنت، در تفسیر آیه

۱. ابوحاتم رازی، گرایش‌ها و مذاهب اسلامی در سه قرن نخست هجری (الزینه)، ص ۷۱.

۲. روم: ۳۲.

۳. احزاب: ۲۲.

۴. ابوحاتم رازی، گرایش‌ها و مذاهب اسلامی در سه قرن نخست هجری (الزینه)، ص ۷۱-۷۳.

«أُولَئِكَ هُمُ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ» (بینه: ۷) از پیامبر اکرم ﷺ آورده است که «أَنَانَ (خَيْرُ الْبَرِيَّةِ) عَلِيٌّ وَ شِيعِيَانٌ وَ هَسْتَنَدُوا أَنَانَ رَسْتَكَارَانَ رَوْزَ قِيَامَتَنَدُوا»^۱

احادیث دیگری هم از پیامبر اکرم ﷺ در کتب حدیثی اهل سنت آمده است؛ از جمله: پیامبر ﷺ خطاب به امیرمؤمنان ﷺ فرمودند: «خدا گناهان شیعیان و دوستداران شیعیان تو را بخشیده است»^۲.

- «تو و شیعیانت در حوض کوثر بر من وارد می شوید، درحالی که سیراب شده اید و صورت هایتان سفید است، و دشمنان تو تشنه و در غل و زنجیر بر من وارد می شوند»^۳.

- پیامبر اکرم ﷺ ضمن حدیثی طولانی، درباره فضایل حضرت علی ﷺ، به دخترش حضرت فاطمه ﷺ می فرماید: «یا فاطمه! علی و شیعیان او رستگاران فردایند»^۴.

- «یا علی! خدا گناهان تو، خاندانت، شیعیان و دوستداران شیعیانت را بخشیده است...»^۵.

- «یا علی! آن گاه که روز قیامت شود، من به خدا تمسک می کنم و تو به دامن من چنگ می زنی و فرزندان دامن تو را می گیرند و شیعیان فرزندان به دامن آنان چنگ می زنند»^۶.

- «تو در آخرت، نزدیک ترین مردم به من هستی... و شیعیان تو بر منبرهایی از نور هستند...»^۷.

- ابن عباس نقل کرده است: «جبرئیل خبر داده که حضرت علی ﷺ و شیعیان او، همراه حضرت محمد ﷺ به بهشت برده می شوند»^۸.

- سلمان فارسی نقل می کند که: حضرت رسول ﷺ به علی ﷺ فرمودند: «یا علی! انگشتر به دست راست کن تا از مقربان باشی. حضرت علی ﷺ پرسیدند: مقربان کیانند؟ فرمود: جبرئیل و میکائیل. باز حضرت علی ﷺ پرسیدند: چه نوع انگشتری به دست کنم؟ فرمودند: انگشتری که نگین آن عقیق کوهی است که به عبودیت خدا، نبوت من، وصایت تو و امامت فرزندان اقرار و اعتراف کرده است. دوستداران اهل بهشت اند و جایگاه شیعیان فردوس برین است»^۹.

۱. جلال الدین سیوطی، الدرالمشور، ج ۶ ص ۳۷۹.

۲. ابن حجر هیتمی، الصواعق المحرقة، ص ۲۳۲.

۳. علی بن ابی بکر هبثمی، مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۷۷.

۴. موفق بن احمد خوارزمی، المناقب، ص ۲۰۶.

۵. همان، ص ۲۰۹؛ سلیمان بن ابراهیم قندوزی، ینابیع الموده، ج ۱، ص ۳۰۲.

۶. موفق بن احمد خوارزمی، المناقب، ص ۲۱۰.

۷. همان، ص ۱۵۸.

۸. همان، ص ۲۱۱.

۹. همان، ص ۲۳۴.

- رسول اکرم ﷺ فرمودند: «هفتاد هزار تن از امتم بدون حساب وارد بهشت می‌شوند. حضرت علی ﷺ پرسیدند: آنان کیانند؟ فرمودند: آنان شیعیان تو هستند و تو امام آنهايي»^۱.

- انس بن مالک از پیامبر اکرم ﷺ نقل می‌کند: «جبرئیل به من گفت: خدای تعالی حضرت علی ﷺ را به حدی دوست دارد که ملائکه را مثل او دوست نمی‌دارد. به اندازه تسبیح‌هایی که گفته می‌شود، خدا فرشته خلق می‌کند تا برای دوست‌داران و شیعیان علی تا روز قیامت استغفار کنند»^۲.

- جابر بن عبدالله انصاری نقل می‌کند که پیامبر ﷺ فرمودند: «سوگند به خدایی که مرا به حق به پیامبری مبعوث کرده است، فرشتگان پیوسته برای حضرت علی ﷺ طلب مغفرت می‌کنند و برای او و شیعیانش مثل پدر، دل می‌سوزانند»^۳.

- حضرت علی ﷺ روایت کرده که پیامبر ﷺ فرمودند: «یا علی! به شیعیان بشارت ده که من شفیع روز قیامت [آنها] هستم؛ روزی که نه مال و نه فرزند، جز شفاعت من فایده‌ای ندارد»^۴.

- پیامبر اکرم ﷺ به علی ﷺ فرمودند: «نخستین چهار نفری که داخل بهشت می‌شوند من، تو، حسن و حسین هستیم؛ ذریه ما پشت سرمان، همسرانمان پشت ذریه ما و شیعیان ما از راست و چپمان»^۵.

- بسیاری از محدثان و مورخان اهل سنت از جمله، ابن جوزی، بلاذری، شیخ سلیمان قندوزی حنفی، خوارزمی و سیوطی نقل کرده‌اند که رسول خدا ﷺ خطاب به علی بن ابی‌طالب ﷺ فرمودند: «این و شیعیانش، رستگاران روز قیامت هستند»^۶.

به نقل برخی از دانشمندان اهل سنت، از جمله محمد کردعلی، شماری از صحابه پیامبر ﷺ در عصر آن حضرت به «شیعه علی» معروف بودند.^۷

چون این احادیث قابل انکار نیست و محدثان بزرگ اهل سنت آنها را نقل کرده‌اند، برخی از نویسندگان اهل سنت دست به تأویل ناروای آنها زده‌اند. ابن ابی‌الحدید می‌نویسد: منظور از «شیعه»، که در روایات فراوانی وعده بهشت به آنان داده شده، کسانی هستند که قابل به افضلیت و برتری علی بر تمام خلق هستند. بدین لحاظ، عالمان معتزلی ما در تصانیف و کتاب‌هایشان نوشته‌اند: «در حقیقت، ما شیعه هستیم» و این حرف اقرب به سلامت و اشیبه به حق است.^۸

۱. همان، ص ۲۳۵.

۲. سلیمان بن ابراهیم قندوزی، ینابیع‌الموده، ج ۱، ص ۳۰۱.

۳. همان.

۴. همان، ص ۳۰۲.

۵. علی بن ابی‌بکر، هبشی، مجمع‌الزوائد، ج ۹، ص ۱۷۸.

۶. سبط بن جوزی، تذکره‌الخواری، ص ۵۴؛ احمد بن یحیی بلاذری، انساب‌الاشراف، ج ۲، ص ۱۸۲؛ سلیمان بن ابراهیم قندوزی، ینابیع‌الموده، ج ۱، ص ۳۰۱؛ موفق بن احمد خوارزمی، المناقب، ص ۲۰۶؛ جلال‌الدین سیوطی، الدرالمثور، ج ۶، ص ۳۷۹.

۷. محمد کردعلی، خطط الشام، ج ۶، ص ۲۴۵.

۸. ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۲۰، ص ۲۲۶.

ابن حجر هیتیمی نیز در کتاب *الصواعق المحرقة فی الرد علی اهل البدع و الزندقه*، که کتابی در ردّ اعتقادات و مبانی شیعه است، هنگام نقل این احادیث گفته است: منظور از «شیعه» در این احادیث، شیعیان موجود نیستند، بلکه منظور خاندان و دوست‌داران علی هستند که مبتلا به بدعت و سبّ و دشنام اصحاب پیامبر نشوند.^۱

مرحوم محمدحسین مظفر در جواب او می‌نویسد: عجیب است که ابن حجر گمان کرده مراد از «شیعه» در اینجا اهل سنت هستند! و من نمی‌دانم این به دلیل مترادف بودن دو لفظ «شیعه» و «سنی» است؟ یا به دلیل اینکه این دو فرقه یکی است؟ و یا اهل سنت بیشتر از شیعیان از خاندان پیامبر ﷺ پیروی می‌کنند و آنان را دوست دارند؟^۲

مرحوم کاشف‌الغطاء، نیز می‌نویسد: با نسبت‌دادن لفظ «شیعه»، به شیعیان حضرت علی ﷺ می‌توان مراد را فهمید؛ زیرا غیر از این صنف، شیعه دیگران هستند.^۳

سعدبن عبدالله اشعری، از دانشمندان شیعه در قرن سوم، در این باره می‌نویسد: نخستین فرقه، شیعه است و آن فرقه علی بن ابی‌طالب است که در زمان نبی اکرم ﷺ «شیعه علی» نامیده می‌شدند و بعد از درگذشت پیامبر هم معروف بود که آنان قایل به امامت او هستند. از جمله آنها مقلادبن اسود کندی، سلمان فارسی، ابوذر و عمار هستند. آنان اطاعت او را بر هر چیزی ترجیح می‌دادند و به او اقتدا می‌کردند. کسان دیگری نیز بودند که اراده آنها موافق اراده علی بن ابی‌طالب ﷺ بود و اینان نخستین گروه از این امت هستند که به نام «شیعه» نامیده شدند؛ زیرا «شیعه» اسمی است قدیمی؛ مانند شیعه نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و سایر انبیا.^۴

محدود ساختن آغاز تشیع به بُعد سیاسی

در صفحه ۱۶ می‌نویسد:

عنوان شیعه در این دوره (از عصر امیرمؤمنان ﷺ تا زمان امام باقر ﷺ) بیشتر به معنای لغوی آن، یعنی پیرو به کار برده می‌شود؛ زیرا بیشتر کسانی که به عنوان شیعه شناخته می‌شوند خلافت امیرمؤمنان ﷺ را پس از خلافت ابوبکر و عمر پذیرفته و با دشمنانش (معاویه و طرف‌داران عثمان) مخالف بودند، اما اعتقادی به نص الهی و جانشینی بلافاصل رسول خدا ﷺ نداشتند.

در صفحه ۱۷ هم نوشته است:

بسیاری از شیعیان و کوفیان، شیخین را قبول داشتند فقط از عثمان تبرّی می‌جستند.

در صفحه ۲۲ نیز آمده است:

از دیگر نقاط عطف تفکر کلامی شیعه در این زمان، آن است که شیعیان کوفه اعتقاد تقدّم علی بر عثمان را بر تقدّم آن حضرت بر شیخین ارتقا دادند.

۱. ابن حجر هیتیمی، *الصواعق المحرقة*، ص ۲۳۲.

۲. محمدحسین مظفر، *تاریخ الشیعه*، ص ۵.

۳. جعفر کاشف الغطاء، *دفاع از حقانیت شیعه*، ص ۴۸-۴۹.

۴. سعدبن عبدالله اشعری، *المقاتلات و الفرق*، ص ۳.

در جواب این مطلب، باید گفت: به هیچ وجه، به عموم کسانی که خلافت امیرمؤمنان علیه السلام را پذیرفته بودند، «شیعه» اطلاق نمی شد؛ از جمله این افراد، خوارج بودند که اینان نیز خلافت امیرمؤمنان علیه السلام را پذیرفته بودند و اشخاصی مثل *اشعث بن قیس* شیعه به شمار نمی آمدند. اینان کسانی بودند که دو خلیفه اول را نیز قبول داشتند و نه در آن زمان و نه بعد از آن، کسی به اینان «شیعه» نگفته است، ولی بخش عظیمی از اهل کوفه این گونه نبودند و دو خلیفه اول را به علاوه عثمان قبول نداشتند؛ چنان که شیخ مفید تمام اصحابی را که با آن جناب در مدینه بیعت کردند، به ویژه اصحابی را که در جنگ ها همراه آن حضرت بودند، از جمله معتقدان به امامت حضرت علی علیه السلام می داند؛ چنان که در جنگ جمل، ۱۵۰۰ تن از صحابه حضور داشتند.^۱

تضعیف سابقه تشیع

در صفحه ۱۷ آمده است:

تفکر امامیه در این دوره (از عصر امیرمؤمنان تا زمان امام سجاد) - بر اساس اظهارات افراد محدودی که اعتقاد به امیرمؤمنان - علیه السلام - داشته اند، چند محور اصلی دارد.

بر اساس آنچه گذشت، شیعیان کسانی بودند که به امامت بلافصل امیرمؤمنان علیه السلام اعتقاد داشتند، و اینان به هیچ وجه افراد محدودی نبودند و شمار آنان به رغم تمام سرکوب ها و محدودیت ها و فشارها، قابل توجه بود. هزاران تن از مردم کوفه بر اساس اعتقاد به امامت امیرمؤمنان و فرزندانش علیهم السلام، بدون هیچ گونه انگیزه دنیوی در قیام توأبین به خون خواهی امام حسین علیه السلام برخاستند و به شهادت رسیدند. همچنین در این زمینه، می توان به گزارش های ذیل اشاره کرد:

محمد کردعلی در *خطط الشام* می نویسد:

در عصر رسول اکرم صلی الله علیه و آله، عده ای از بزرگان صحابه به موالات و دوستی علی معروف بودند؛ مثل سلمان فارسی که می گفت: «با رسول خدا بیعت کردیم که خیرخواه مسلمانان باشیم و به علی بن ابی طالب اقتدا کنیم و دوستدار او باشیم. و مانند ابوسعید خدری که می گفت: به پنج چیز امر شدیم که مردم به چهار تا عمل کردند و یکی را ترک نمودند. پرسیدند: چهار تا کدامند؟ گفت: نماز، زکات، روزه ماه رمضان و حج. باز پرسیدند: یکی کدام است که مردم ترک کرده اند؟ گفت: ولایت علی بن ابی طالب. مردم گفتند: آیا این هم مثل آنها واجب است؟ گفت: آری، واجب است. و مثل ابوذر غفاری، عمار یاسر، حذیفه بن یمان، خزیمه بن ثابت ذوالشهادتین، ابویوب انصاری، خالد بن سعید، و قیس بن سعد.^۲

ابن ابی الحدید نیز درباره نخستین شیعیان می نویسد:

قول به افضلیت علی، قول قدیمی است که عده زیادی از صحابه و تابعان به آن قایل بودند. از صحابه مانند عمار، مقداد، ابوذر، سلمان، جابر، ابی بن کعب، حذیفه بن یمان، بریده، ابویوب انصاری، سهل بن حنیف، عثمان بن حنیف،

۱. محمد بن محمد بن نعمان مفید، *الجمل*، ص ۱۰۹-۱۱۰.

۲. محمد کردعلی، *خطط الشام*، ج ۶، ص ۲۴۵.

ابوالهشیم بن تیهان، خزیمه بن ثابت، ابوالطفیل عامر بن وائله، عباس بن عبدالمطلب و همه بنی هاشم و همه بنی مطلب. زبیر نیز ابتدا قایل به تقدم آن جناب بود. از بنی امیه نیز عده ای بودند؛ از جمله: خالد بن سعید و بعدها عمر بن عبدالعزیز.^۱

سیدعلی خان شیرازی در *الدرجات الرفیعة فی طبقات الشیعه*، بخشی را به اصحاب شیعه اختصاص داده است. او در باب نخست، که مربوط به اصحاب شیعه از بنی هاشم است، چنین آورده:

ابوطالب، عباس بن عبدالمطلب، عبدالله بن عباس، فضل بن عباس، عبدالله بن عباس، قثم بن عباس، عبدالرحمان بن عباس، تمام بن عباس، عقیل بن ابی طالب، ابوسفیان بن حارث بن عبدالمطلب، نوفل بن حارث بن عبدالمطلب، عبدالله بن زبیر بن عبدالمطلب، عبدالله بن جعفر، عون بن جعفر، محمد بن جعفر، ربیع بن حارث بن عبدالمطلب، طفیل بن حارث بن عبدالمطلب، مغیره بن نوفل بن حارث بن عبدالمطلب، عباس بن عتبه بن ابی لهب، عبدالمطلب بن ربیع بن حارث بن عبدالمطلب، جعفر بن ابی سفیان بن عبدالمطلب.^۲

سیدعلی خان در باب دوم (صحابی شیعه غیر بنی هاشم) آورده است:

عمر بن ابی سلمه، سلمان فارسی، مقداد بن اسود، ابوذر غفاری، عمار بن یاسر، حذقه بن یمان، خزیمه بن ثابت، ابویوب انصاری، ابوهشیم مالک بن تیهان، ابی بن کعب، سعد بن عباد، قیس بن سعد، سعد بن سعید بن عباد، ابوقتاده انصاری، عدی بن حاتم، عباد بن صامت، بلال بن رباح، ابوحرار، ابورافع، هاشم بن عتبه بن ابی وقاص، عثمان بن حنیف، سهل بن حنیف، حکیم بن جبلة عدوی، خالد بن سعید بن عاص، ولید بن جابر بن طلیم طائی، سعد بن مالک بن سنان، براء بن مالک انصاری، ابن حصیب اسلمی، کعب بن عمرو انصاری، رفاعه بن رافع انصاری، مالک بن ربیع ساعدی، عقبه بن عمر بن ثعلبه انصاری، هند بن ابی هاله تمیمی، جعد بن هبیره، ابوعمره انصاری، مسعود بن اوس، نضله بن عبید، ابوبرزه اسلمی، مرداس بن مالک اسلمی، مسور بن شداد فهری، عبدالله بن بدیل خزاعی، حجر بن عدی کندی، عمرو بن حمق خزاعی، اسامه بن زید، ابولیلی انصاری، زید بن ارقم، و براء بن عازب اوسی.^۳

برقی نیز در *رجال* خود، شیعیان و یاران حضرت علی علیه السلام از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله را این گونه معرفی می کند:

سلمان، مقداد، ابوذر و عمار و بعد از این چهار تن، ابولیلی، شیبور، ابوعمره انصاری، ابوسنان انصاری، و بعد از این چهار تن، جابر بن عبدالله انصاری، ابوسعید انصاری - که اسمش سعد بن مالک خزرجی است - ابویوب انصاری خزرجی، ابی بن کعب انصاری، ابوبرزه اسلمی خزاعی - که اسمش نضله بن عبیدالله است - زید بن ارقم انصاری، بریده بن حصیب اسلمی، عبدالرحمان بن قیس - که لقبش «سفینه راکب اسد» است - عبدالله بن سلام، عباس بن عبدالمطلب، عبدالله بن عباس، عبدالله بن جعفر، مغیره بن نوفل بن حارث بن عبدالمطلب، حذیفه بن یمان - که از انصار به شمار می آید - اسامه بن زید، انس بن مالک، ابوجرراء، براء بن عازب انصاری و عرفه ازدی.^۴

۱. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۲۰، ص ۲۲۱-۲۲۲.

۲. سیدعلی خان شیرازی، *الدرجات الرفیعة فی طبقات الشیعه*، ص ۴۱-۱۹۷.

۳. همان، ص ۱۹۷-۴۵۵.

۴. احمد بن احمد برقی، *رجال البرقی*، ص ۲۹-۳۱.

در **رجال کتبی** آمده است: از جمله نخستین صحابیانی که به طریق حق برگشتند و به امامت امیرالمؤمنین علی علیه السلام قایل شدند، عبارتند از: ابوالهشیم بن تیهان، ابویوب، خزیمه بن ثابت، جابر بن عبدالله، زید بن ارقم، ابوسعید سهل بن حنیف، براء بن مالک، عثمان بن حنیف، عباد بن صامت. بعد از اینها، قیس بن سعد، عدی بن حاتم، عمرو بن حمق، عمران بن حصین، بریده اسلمی و عده دیگری که ابوعمر و کتبی از آنها به «بشر کثیر» تعبیر می‌کند.^۱

میرداماد در **تعلیقه رجال کتبی**، در شرح و توضیح «بشر کثیر» می‌نویسد: «یعنی مردم بسیاری از بزرگان صحابه و برگزیدگان تابعان».^۲

سید محسن امین به نقل از سید علی‌خان شیرازی نیز گفته است: بدان که تعداد کثیری از صحابه پیامبر به امامت امیرالمؤمنین علیه السلام برگشتند که شمارش آنها برای ما ممکن نیست.^۳

اتهام شیعه به پی‌روی از کیسانیه

در صفحه ۱۸ آمده است:

پس از شهادت امام حسین علیه السلام، به دلیل طرح امامت و مهدویت محمد بن حنفیه توسط مختار، می‌بینیم گرایش بیشتر شیعیان این دوره به محمد، فرزند امیرمؤمنان است و معتقدان به امامت علی بن الحسین علیه السلام انگشت شمارند. برای مثال ابو خالد کابلی با دیدن کرامتی از آن حضرت، از کیسانیه روی گردان شده، به ایشان معتقد می‌شود.

این سخن اول کلام است که اصلاً کسانی در آن زمان، معتقد به امامت محمد حنفیه بودند یا کیسانیه و اعتقاد به امامت محمد حنفیه امری است که عباسیان در اوایل قرن دوم و به انگیزه سیاسی آن را پدید آوردند.^۴ راویان مسئله دعوت ابوهاشم پسر محمد حنفیه به سوی خود و معرفی خودش به عنوان امام بعد از پدرش، تنها عباسیان هستند که خود را وصی او معرفی کرده، دوست‌داران اهل بیت علیهم السلام را در عراق و خراسان به سوی خود جلب کردند و بعدها از آن به عنوان اهرمی در مقابل علویان استفاده می‌کردند که در نهایت، کارایی خود را از دست دادند. آنها مدعی شدند عباس وصی پیامبر صلی الله علیه و آله بود، نه امیرمؤمنان علیه السلام و بعد هم به سوی اندیشه سیاسی اهل سنت متمایل شدند.^۵

تشکیک در اعتقاد برخی از شیعیان نامدار

در صفحه ۱۸ چنین آمده است:

سعید بن جبیر، که نامش در ردیف یاران آن حضرت است، در حقیقت، عامی مذهب است و شیعه معتقد نیست.

۱. محمد بن عمر کتبی، اختیار معرفة الرجال، ج ۱، ص ۱۸۱-۱۸۸.

۲. همان، ص ۱۸۸.

۳. سید محسن امین، اعیان الشیعه، ج ۲، ص ۲۴.

۴. رک: ابن داود، رجال، ص ۲۷۷؛ سید ابوالقاسم خویی، معجم رجال الحدیث، ج ۱۸، ص ۱۰۲ و ۱۰۳.

۵. ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۱۲۳ و ۱۲۴.

فرزدق با آنکه اشعار بلندی درباره امام سروده است، هیچ نشانه‌ای از اعتقاد به تشیع و امامت ندارد و در وصف دشمنان اهل بیت، یعنی بنی امیه هم شعر می‌سراید.

سعید بن جبیر شیعه است و رجال‌شناسان او را شیعه دانسته‌اند؛^۱ چنان‌که شیخ طوسی در کتاب *اختیار معرفة الرجال* به اسناد خود می‌نویسد: سعید بن جبیر شیعه بود و به امامت و ولایت امام زین‌العابدین علیه السلام اعتقاد و التزام داشت و امام سجاد علیه السلام او را تمجید کرده است. *حجاج بن یوسف* نیز او را به جرم شیعه بودن کشت.^۲

شیخ طوسی او را از روایت شیعه به‌شمار آورده است.^۳ علامه *حلی* از *فضل بن شاذان* نقل کرده است: در ابتدای امامت علی بن حسین (امام سجاد علیه السلام) ایشان فقط پنج پیرو و شیعه داشت: سعید بن جبیر، سعید بن مسیب، محمد بن جبیر، یحیی بن *أمّ طویل* و ابو خالد کابلی.^۴ فرزدق به خاطر تقیه، با بنی امیه ارتباط داشت؛ چنان‌که به خاطر ستایش امام سجاد علیه السلام گرفتار زندان بنی امیه شده بود.^۵ *مرزبانی* و *ابن شهر آشوب* او را جزو شعرای شیعه آورده‌اند.^۶

درباره فرزدق و ادعای شعرسرای او در مدح بنی امیه، گویا مؤلفان محترم *نقد آفای عباس ظهیری* را در این زمینه ندیده‌اند،^۷ و گرنه چنین ادعایی مطرح نمی‌کردند.

۱. محمد بن عمر کشتی، *رجال الکشی*، ج ۱، ص ۱۱۹ و ۱۲۰. قال الفضل بن شاذان: و لم یکن فی زمن علی بن الحسین - علیهما السلام - فی أول أمره إلا خمسة أنفس: سعید بن جبیر، سعید بن المسیب، محمد بن جبیر، یحیی بن أمّ الطویل، ابو خالد الکابلی، و اسمه «وردان» و لقبه «کنکر» بالنون بین الکافین و الراء أخیرا و کان حرب (حزن خل) أوصی الی أميرالمؤمنین - علیه السلام، روی الکشی عن سعید بن المسیب مدحا فی مولانا زین‌العابدین - علیه السلام - عن سعید بن جبیر، حدثنی أبوالمغیره قال: حدثنی الفضل عن ابن أبي عمیر، عن هشام بن سالم، عن أبي عبدالله علیه السلام: أن سعید بن جبیر کان یأثم بعلی بن الحسین علیه السلام و کان یثنی علیه، و ما کان سبب قتل الحجاج له إلا علی هذا الأمر و کان مستقیماً (حسن بن یوسف *حلی*، ترتیب خلاصه الاقوال فی *معرفة الرجال*، ج ۱، ص ۷۹). سعید بن جبیر أبو محمد، مولی بنی و البه، أصله الکوفیة، نزل مکه تابعی (محمد بن عمر کشتی، *رجال الکشی*، ج ۱، ص ۱۱۴). أحمد بن محمد بن نوح یکنی أبا العباس السیرافی، سكن البصرة، واسع الروایة، ثقة فی روایتہ، غیر أنه حکى عنه مذاهب فاسدة فی الأصول، مثل القول بالرؤية و غیرها؛ و له تصانیف منها: کتاب الرجال الذین رووا عن أبي عبدالله - علیه السلام - و زاد علی ما ذکره ابن عقدة کثیراً؛ و له کتب فی الفقه علی ترتیب الأصول و ذکر الاختلاف فیها، و له کتاب أخبار الأبواب غیر أن هذه الكتب كانت فی المسودة و لم یوجد منها شیء؛ و أخبرنا عنه جماعة من أصحابنا بجمع روایاته و مات عن قرب، إلا أنه کان بالبصرة و لم یتفق لقائی إياه (محمد بن حسن طوسی، *الفهرست*، ص ۸۶/۸۷). درحالی‌که در کتاب تثبیت الإمامة، نوشته قاسم بن ابراهیم رسی آمده است که امت پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله چهار دسته شدند که اولین دسته را معتقدان به امامت منصوص حضرت علی علیه السلام ذکر می‌کند (ص ۶۵). علاوه بر این، در همین کتاب، نامه اسامه به ابوبکر را می‌آورد که در آن نامه، اسامه به ابوبکر می‌گوید: غدیر را انکار نکند (همان، ص ۲۰).

۲. محمد بن عمر کشتی، *اختیار معرفة الرجال* (رجال کشتی)، ج ۱، ص ۱۱۹ و ۱۲۰.

۳. همان، ج ۱، ص ۱۱۴.

۴. حسن بن یوسف *حلی*، ترتیب خلاصه الاقوال فی *معرفة الرجال*، ج ۱، ص ۷۹.

۵. قطب راوندی، *الخرائج و الجرائح*، ج ۱، ص ۲۶۷.

۶. ر.ک: سید محسن امین، *اعیان الشیعه*، ج ۱، ص ۱۶۹.

۷. عباس ظهیری، تجزیه و ترکیب و بلاغت قرآن به ضمیمه قصیده میمیه فرزدق، ص ۲۸۱-۳۳۴.

در صفحه ۱۹ آورده‌اند:

در واقع، نمی‌دانیم بزرگانی چون حجر بن عدی و برخی شهدای کربلا هم آیا شیخین را پذیرفته بودند یا نه؟! علت این ابهام هم در نبود گزارش‌های صریح و تبری آنان از شیخین است که امروزه از مقومات اصلی تشیع امامی به‌شمار می‌رود.

این سخن نوعی برداشت است که دلیلی ندارد و استدلال با امری مجهول بر مدعاست. وقتی که گزارش صریحی از آنان دالّ بر شیعیه نبودن‌شان در دست نیست، چگونه می‌توان شیعیه بودن آنان را انکار کرد؟! درحالی‌که برخی از یاران امام حسین علیه السلام مانند زهیر بن قین بجلی و سعید بن عبدالله حنفی در رجزهایشان، خود را پیرو امام حسین علیه السلام و بر حق معرفی می‌کردند؛^۱ از جمله عبدالرحمان بن عبدالله یزنی که این اشعار و رجزها را می‌خواند:

انا بن عبدالله من آل یزن دینی علی دین حسین و حسن
اضربکم ضرب فتی من الیمن ارجو بذاک الفوز عند المؤمن؛^۲

من پسر عبدالله از خاندان یزن هستم. دینم همان دین حسین و حسن است. مانند یک جوان یمنی با شما پیکار می‌کنم و با این کار، امید رستگاری دارم.

همچنین بعضی از اصحاب امام حسین علیه السلام در مواجهه با دشمن، به صراحت، خود را بر دین حضرت علی علیه السلام معرفی می‌کردند؛ از جمله: ابن شهر آشوب ذکر کرده که یکی از یاران امام حسین علیه السلام به نام نافع بن هلال بجلی رجزهایی شبیه این گفته است:

انا الغلام الیمنی البجلی دینی علی دین حسین بن علی
اضربکم ضرب غلام بطلی و یختم الله بخیر عملی؛^۳

من جوان یمنی بجلی هستم. دینم همان حسین بن علی است. مانند پهلوان جوانی با شما می‌جنگم و عمرم را با عمل خیر خاتمه می‌دهم.

این نوعی بازتاب اندیشه معتزله بغداد است که تحت تأثیر شیعه این‌گونه اعتقاد یافته‌اند.

همچنین نوبختی، که در قرن سوم می‌زیسته و در سال ۳۰۱ق زنده بوده، در تعریف «شیعه» گفته که همه آنان امیرمؤمنان علیه السلام را به عنوان خلیفه بلافصل قبول داشته‌اند و خلافت بقیه را قبول نداشته‌اند،^۴ و تنها برخی از فرق

۱. ابومخنف، وقعة الطف، ص ۲۳۳ و ۹۱؛ محمد بن جریر طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۷، ص ۳۴۲ و ۳۵۰؛ خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۲، ص

۲۱ و ۲۳ و ۲۴ و ۲۵.

۲. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۰۲.

۳. همان، ج ۴، ص ۱۰۴.

۴. حسن بن موسی نوبختی، فرق الشیعه، ص ۲۰.

زیدیه، که همان «بتریه» و «سلیمانیه» هستند و در قرن دوم منسحب شده‌اند، خلافت ابوبکر و عمر را به رسمیت شناختند و تصریح شده است که آنان تنها فرقه‌ای هستند که محبت امیرمؤمنان علیه السلام را با محبت شیخین و عایشه جمع کرده‌اند.^۱

همچنین شهرستانی در معرفی «شیعه» می‌گوید: شیعیان کسانی‌اند که به طور خاص، از علی امیرالمؤمنین علیه السلام تبعیت می‌کنند و به امامت و خلافت بلافصل او به واسطه نص و وصیت آشکار و پنهان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله قایل هستند. آنان اعتقاد دارند که امامت از صلب و اولاد او خارج نمی‌شود، و چنانچه خارج شود در اثر ظلم دیگران یا تقیه از ناحیه خودشان است.

همچنین شیعیان معتقدند که امامت منصبی نیست که به اختیار و نظر عامه مسلمانان باشد تا آنان مصلحت‌سنجی کرده، طبق میل و رأی خودشان یک نفر را انتخاب کنند، بلکه موضوع امامت جزو مسائل اساسی دین اسلام و ارکان شریعت است و همان‌گونه بر هیچ نبی و رسولی جایز نیست نسبت به آن غافل بوده و اهمال ورزد، همچنین طبق عقیده شیعه، پیامبر نمی‌تواند آن را به امت و عموم مسلمانان واگذار کند.

شهرستانی در ادامه می‌نویسد که زید نظری برخلاف این عقیده پیدا کرد و امامت ابوبکر و عمر را صحیح، و با اجازه امیرمؤمنان دانست.^۲

این هم نسبت ناروایی به زید است، بلکه زید از روی تقیه گفت: از پدرانم چیز بدی درباره آنان نشنیدم. و همین سخن تقیه‌ای زید موجب شد تا شمار زیادی از کسانی که با او بیعت کرده بودند، از او جدا شوند، که این نشان می‌دهد اکثریت بیعت‌کنندگان با او شیعه تبری بودند. طبری نیز تصریح می‌کند آنان قایل به امامت جعفر بن محمد بودند. قیام زید در سال ۱۲۲ بود؛ یعنی در دهه دوم قرن دوم و در اوایل امامت امام صادق علیه السلام که اکثریت شیعیان کوفه اهل تبری بودند.^۳

این شواهد نشان می‌دهد که تا آن زمان، چنین عقیده‌ای در میان شیعیان رایج نبود و برای اولین بار، زیدیه به آن قایل شدند.

معرفی شیعه از زبان مخالفانش

در صفحه ۱۹ این کتاب آمده است:

عباراتی که رجالیان اهل سنت درباره شیعیان نخستین آورده‌اند راهنمای خوبی برای شناخت طرز فکر آنان است. ذهبی می‌نویسد: شیعیان عراق کسانی را که با علی جنگیده بودند دوست نداشتند، ولی برای آنها استغفار می‌کردند.

۱. همان، ص ۲۰.

۲. محمد بن عبدالکریم شهرستانی، الملل و النحل، ج ۱، ص ۱۵۵.

۳. محمد بن جریر طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۷، ص ۱۸۰ و ۱۸۱.

سخن ذهبی چه خصوصیتی دارد؟^۱ و استناد به او به چه معناست؟ مجموع آثار و تألیفات ذهبی نشان می‌دهد که او تعصب شدید ضد شیعه داشته است. آیا سخن او درباره شیعه می‌تواند مبنای داوری قرار بگیرد؟

آیا او در آن زمان بوده که سخنش سخن کسی باشد که از روی قطع و یقین حرف می‌زند؟ یا در این زمینه اهل تخصص است؟ درحالی که قاعداً مؤلفان کتاب‌های ملل و نحل در این زمینه اهلیت و تخصص دارند. آیا بهتر نیست که سخن آنها ملاک باشد؟

از نظر فرقه‌نویسان - که در این زمینه اهل فن هستند - همه شیعیان بجز فرقه «بتریه» و «سلیمانیه» از زبیده، که در نیمه قرن دوم پدید آمدند، خلفای اولیه را غاصب جایگاه امیرمؤمنان علیه السلام می‌دانستند.^۲

در صفحه ۱۹ آورده‌اند:

مؤلف کتاب *مسائل الامامة*، منسوب به ناشیء اکبر، دیدگاه‌های شیعیان پس از علی را چنین ترسیم می‌کند: گروهی امام بعدی را فرزندش حسن می‌دانستند... گروه سوم معتقدند: رسول خدا صلی الله علیه و آله بر امامت علی علیه السلام تصریح نکرده، ولی مسلمانان بر امامت او همانند شیخین اتفاق کردند و باید از او اطاعت کنند. پس از شهادت او هم در انتخاب آزادند، ولی شرایط امامت، یعنی علم و عمل به کتاب و سنت را در فرزندش حسن یافتند، و امامت را در او دانستند. اصحاب حجر بن عدی، عمرو بن حمق، سلیمان بن سرد و دیگر بزرگان اصحاب علی علیه السلام از این دسته به‌شمار می‌روند.

مؤلفان محترم در چنین مسئله مهمی، چنان به کتاب *مسائل الامامة* منسوب به ناشیء اکبر استناد می‌کنند که گویی به قرآن استناد شده و گویا این کتاب از صحیح‌ترین کتاب‌ها در تاریخ بوده و نویسنده آن در عداد صاحبان کتب اربعه شیعه قرار دارد! درحالی که ناشیء اکبر عبدالله بن محمد (م ۲۹۳ق) به خاطر اشتباهات زیادش، به «ناشیء اکبر» معروف شده است تا با «ناشیء اصغر» ابوالحسن علی بن عبدالله بن وصیف (م ۳۶۵ق) اشتباه نشود.^۳

علاوه بر این اولاً ناشیء اکبر از مخالفان شیعه است و به گفته سیدمحسن امین، دلیلی بر تشیع او نیست.^۴ و اگر قرار است در این زمینه استنادی به عقاید شیعه از کتب ملل و نحل شود، بهتر است از دو کتاب *فرق الشیعه نویختی* (زنده در ۳۰۱) و *المقالات والفرق سعدین عبدالله اشعری* (م ۲۹۹ق) شاهد آورده شود، نه از چنین فرد گم‌نام و ضعیفی!

ثانیاً، کتاب *مسائل الامامة*، که توسط جوزف فان اس آلمانی تصحیح شده و به چاپ رسیده و ادعا گردیده که بخشی از کتاب اصول نحل اوست.^۵ کسی از علمای گذشته چنین کتابی را برای او برنشمرد و نسبت چنین کتابی

۱. ذهبی، میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۴.

۲. محمدبن عبدالکریم شهرستانی، الملل و النحل، ج ۱، ص ۱۴۷؛ حسن بن موسی نویختی، فرق الشیعه، ص ۱۸ و ۱۹ و ۲۰.

۳. عبدالسلام ترمذینی، احداث التاریخ الاسلامی، ج ۲، ص ۳۵۳.

۴. سیدمحسن امین، اعیان الشیعه، ج ۱۰، ص ۲۰۰.

۵. ر ک: یوسف فان اس، مسائل الامامة و مقتطفات من الكتاب الاوسط فی المقالات للناشیء الاکبر.

به او کاملاً تردیدآمیز است. اصلاً ویلفرد مادلونگ انتساب این کتاب را به ناشئ اکبر انکار کرده و آن را متعلق به جعفر بن حرب معتزلی (۲۳۶ق) دانسته است.^۱ درحالی که مؤلفان در صحت انتساب این کتاب اظهار تردید کرده (و دیگران نیز آن را زیرسؤال برده‌اند)، چگونه به آن استناد کرده‌اید؟

تضعیف نص و عصمت

در صفحه ۲۰ کتاب آمده:

اگر سخن وی (ناشئ اکبر) را بپذیریم علت اعتراض حجر بن عدی به امام حسن علیه السلام درباره صلح با معاویه روشن خواهد شد؛ بدان معنا که وی امام را مفترض الطاعه نمی‌دانسته یا افتراض طاعت در آن زمان مانع چنین اعتراض‌هایی نبوده است. البته درباره اعتقاد حجر و آنچه منجر به شهادتش شد، به راحتی نمی‌توان قضاوت کرد. این گونه نیز می‌توان برداشت کرد که چون حجر شخصی پرشور و دلیر بوده، پذیرش صلح برای او سخت و دشوار بود. بدین‌روی از علت آن پرسیده است.

حجر کجا گفته است که ما اطاعت نمی‌کنیم تا بتوان استنباط کرد که او امام را مفترض الطاعه نمی‌دانست، بلکه او گفت: ما با این کار دلیل شدیم، و ظاهر قضیه صلح هم همین بود و بسیاری دیگر از شیعیان نیز از مصلحت‌ها و حکمت‌های صلح سر در نمی‌آوردند و پیوسته از امام درباره علت آن می‌پرسیدند. در برابر اعتراض حجر، وقتی امام حسن علیه السلام علت پذیرش صلح را تبیین کرد، او قانع شد.^۲

درباره اعتقاد حجر و آنچه موجب شهادتش شد، پیشنهاد می‌شود مؤلفان محترم، کتاب حجر بن عدی؛ درخششی در تاریکی، به قلم حسن اکبری یا زندگی‌نامه او را در کتاب شخصیت‌های شیعه در صدر اسلام مطالعه کنند.

استناد به گزارش‌ها و روایات شاذ

در صفحه ۲۱ این‌گونه آمده است:

برخی که به اهل بیت پیامبر هم علاقه‌مند بودند، از نظر فقهی و فکری به دنبال دیگر صحابه و تابعان رفتند. در روایتی از امام صادق آمده است: قبل از پدرم شیعه احکام خود را نمی‌دانست و از دیگران (عامه) می‌گرفت، ولی ابوجعفر به آنها آموخت، به طوری که از آن پس، خود به دیگران می‌آموختند.

اولاً، ترجمه حدیث را دقیق ارائه نکرده‌اند. حدیث درصدد تبیین نقش برجسته امام باقر علیه السلام در تعلیم معارف حلال و حرام به شیعیان است، به گونه‌ای که پس از آن، دیگران محتاج شیعیان شدند؛ اما قبل از آن، شیعه محتاج دیگران

۱. ویلفرد مادلونگ، ملاحظاتی پیرامون کتاب‌شناسی فرق امامی، ص ۲۲۰-۲۳۶.

۲. احمد بن یحیی بلاذری، انساب الأشراف، ج ۳، ص ۴۵؛ احمد بن علی طبرسی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۲۸۹-۲۹۲؛ احمد بن داود دینوری، الأخبار الطوال، ص ۲۲۰.

بود. بنابراین، برداشت مؤلفان محترم از این روایت اشتباه است؛ زیرا این روایت - در واقع - بیانگر وضع دشوار شیعیان و نبود امکان مراجعه به ائمه اطهار علیهم‌السلام و لزوم رعایت تقیه از سوی ایشان است، و این گونه نبوده که شیعیانی که علاقه‌مند و پیرو اهل بیت علیهم‌السلام بودند، در یک فضای آزاد و به اختیار خود، سراغ دیگران رفته باشند.

ثانیاً، این روایت هر چند در کتاب *الکافی*^۱ آمده، ولی خبر واحد است و در مسائل تاریخی، غالباً به مشهورات تکیه می‌شود، نه خبر واحد. این خبر، معنایی نسبی از آشنایی شیعه به احکام و مسائل دینی دارد؛ یعنی شیعیان با تلاش‌های امام باقر علیه‌السلام بیشتر به احکام و مسائل دینی خود آگاهی یافتند، نه به این معنا که اصلاً فقهی نداشتند؛ زیرا فقه شیعه جز همان فقه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نبود که ابتدا تحریف آن کم بود و جدایی چندانی رخ نداده بود. این روایت در مقابل روایاتی است که در آن شیعیان مصدر فقه دانسته شده‌اند؛ علاوه بر آن، اصحاب امیرمؤمنان علیه‌السلام در زمان آن حضرت، کتاب‌های فقهی را با املائی ایشان به نگارش درآورده‌اند،^۲ که از جمله آنها، می‌توان به موضوعات ذیل اشاره کرد:

کتابی در فقه به *أبورافع*، آزادشده رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم که از شیعیان امیرمؤمنان علیه‌السلام است، نسبت داده‌اند؛ *نجاشی* می‌گوید: *أبورافع* کتابی در سنن احکام و قضایا دارد و اسناد کتاب را به امیرمؤمنان علیه‌السلام می‌رساند که تمام باب‌های فقه را دربر دارد.

کتاب *فقه علی بن ابی‌رافع* به عنوان منبع فقهی، در میان بنی‌هاشم و علویان پخش بود و آن را بزرگ می‌شمردند و از همدیگر می‌آموختند و از آن نسخه‌برداری می‌کردند. *نجاشی* از *موسی بن عبدالله بن حسن* نقل می‌کند که پدرش این کتاب را از روی نسخه *عبیدالله پسر علی بن ابی‌رافع* نوشته است.^۳ *عبدالله بن حسن* پیش از *ابوحنیفه* (م ۱۵۰ق) در زمان حیات امام صادق علیه‌السلام به دست *منصور عباسی*، در سال ۱۴۵ هجری به قتل رسید. در سند دیگری، این کتاب از طریق *عمر بن علی بن ابی‌طالب* از امیرمؤمنان علیه‌السلام نقل شده است.^۴

- کتاب *ربیع بن سمیع* با املائی امیرمؤمنان علیه‌السلام در زکات چهار پایان؛^۵

- کتاب *الذیات* یا *فرائض* که امیرمؤمنان علیه‌السلام آن را نوشته و به کارگزارانش فرستاده است. *شیخ آقابزرگ تهرانی* معتقد است که از قرن دوم به بعد، این از کتاب‌های مرجع بوده^۶ و چند بار نسخه‌های آن به ائمه اطهار علیهم‌السلام عرضه شده است.^۷

۱. محمدبن یعقوب کلینی، *الکافی*، ج ۲، ص ۲۰.

۲. محمدبن عمر کثی، *رجال کثی*، ج ۱، ص ۶۱؛ محمدبن حسن طوسی، *الفهرست*، ج ۱، ص ۳۰۶ و ۳۰۷؛ احمدبن محمد برقی، *رجال البرقی*، ج ۱، ص ۴.

۳. احمدبن علی نجاشی، *رجال النجاشی*، ص ۴-۷.

۴. همان، ص ۴-۷.

۵. همان، ص ۴-۷.

۶. محمدحسن آقابزرگ تهرانی، *الذریعه الی تصانیف الشیعه*، ج ۲، ص ۱۶۰.

۷. رک: عدنان فرحات آل قاسم، *الاجتهاد عند الشیعه الامامیه و ادواره و اطواره*، ص ۹۵.

در صفحه ۲۳ آمده:

... ولی امام فرمود: کاشی در کوفه فقط ۲۵ نفر بود که حق ما را بشناسد و جز حق برای ما نگوید.

سخن امام حاکی از کمی عدۀ مخلصان است و نه معتقدان به حق ولایت.

بزرگ‌نمایی اختلاف فکری میان اصحاب ائمه علیهم‌السلام

در صفحه ۲۳ آورده‌اند:

در دورۀ دوم حضور امامان شیعه، که تا سال ۲۶۰ قمری ادامه یافت، چند گرایش فکری در کنار هم و با الهام از سخنان ائمه به راه خود ادامه می‌دادند. این گرایش‌ها با اینکه همدیگر را تکفیر می‌کردند، مورد حمایت اهل‌بیت بودند. بنا به گزارشی، عبدالرحمان بن حجاج، هشام‌بن حکم را تکفیر کرد.

اولاً، این تکفیرها احساسی و به عبارت دیگر، اشتباهی بوده، و هرگز چنین نبوده است که واقعاً یک طرف کافر شده باشد، و در این حال، مورد حمایت اهل‌بیت علیهم‌السلام نیز قرار گرفته باشد.

ثانیاً، مدح و تمجید هشام‌بن حکم توسط ائمه اطهار علیهم‌السلام در کتب رجالی، فراوان به چشم می‌خورد؛ چنان‌که زمانی که از امام رضا علیه‌السلام دربارهٔ هشام سؤال شد، فرمودند: خداوند او را رحمت کند که بندهٔ مؤمن و ناصحی بود و یاران و شاگردانش از روی حسد او را اذیت می‌کردند.^۱

در صفحه ۲۵ چنین آورده‌اند:

گروه اصلی و اکثر یاران ائمه کسانی بودند که گرایش حدیثی - فقهی داشتند، ... این دسته از اصحاب ائمه، با اهتمام به نقل، روایاتی از ائمه به نهری از ورود شیعیان به جدل و مناظره‌های کلامی نقل می‌کردند و با متکلمان به مخالفت پرداخته، آنها را از خود طرد می‌نمودند.

البته در فرهنگ جامعۀ شیعه به پیروی از روش ائمه اطهار علیهم‌السلام این‌گونه بود که همه اجازهٔ بحث کلامی به خود نمی‌دادند و کسانی که به مباحث کلامی وارد می‌شوند افراد خاصی بودند. اما اینکه آنان توسط دیگران رانده شوند، درست نیست. بسیاری از بزرگان اصحاب همچون مؤمن طاق، زراره، هشام‌بن حکم و هشام‌بن سالم که اهل نقل حدیث بودند و از محدثان به‌شمار می‌آمدند، در عرصهٔ کلام نیز تلاش‌ها و کتاب‌هایی داشتند.

اصلاً آیا می‌توان طرد مناظره به طور مطلق را ثابت کرد؟! در رجال کشی هست که به طور مقطعی، هشام‌بن حکم را از مناظره منع کرده بودند؛ زیرا حکومت دست به تأسیس فرقه‌های مجعولی مثل «زراریه» و «عماریه» و «یعفوریه» زده بود.^۲ یا مثلاً دربارهٔ امام علیه‌السلام می‌فرماید در ذات خدا مذاقه و مناظره نکنید!^۳

۱. محمدبن عمر کشی، رجال کشی، ج ۱، ص ۲۷۰.

۲. همان، ج ۲، ص ۵۴۲.

۳. همان، ج ۲، ص ۵۶۴.

در صفحه ۲۵ آمده است:

نکته‌ای که اینجا قابل توجه است اینکه با وجود اختلاف شدید میان امامیه قطعیه با گروه فطحی مذهب و واقفیه، محافل فقهی آنان از یکدیگر گسسته نبود و شماری از مهم‌ترین فقهای امامیه در سده‌های نخستین، متعلق به این فرقه‌های منشعب بودند.

این فرقه‌ها چندان پیرو نداشته، ظرفیت جدایی از جامعه امامیه را نداشتند و عده کمی بودند که به انحراف رفتند، بلکه بیشتر آنها را فرق‌نویسان بزرگ کرده‌اند.^۱

در صفحه ۲۶ کتاب مزبور است:

اینان حتی با امام مباحثه می‌کردند. وظیفه امام را محدود به تفسیر شریعت و علم، و عصمت او را هم در آن محدوده می‌دانستند.

این یک مدعای بدون دلیل بوده و چنین سخنی، آن هم بدون سند به‌هیچ‌وجه درست نیست. اگر هم آنها با ائمه اطهار علیهم‌السلام مباحثه‌ای داشتند، به قصد آموختن بوده است.

تضعیف کتاب‌های اصیل شیعه

در صفحه ۲۷ می‌خوانیم:

بخشی از مطالب این گرایش را می‌توان در کتاب سلیم ملاحظه کرد. از این رو، این کتاب معرکه آراء صاحب نظران شده است... علامه شعرانی آن را ساختگی می‌داند؛ می‌نویسند...

آیا کتاب سلیم تفسیرهای باطنی دارد، یا به خاطر بیان ملاحم و فتنه‌ها و حوادث آینده، با دید باطنی درهم آمیخته و آیا اکتفا به سخن علامه شعرانی درباره رد این کتاب، اندکی کم‌لطفی نیست؟ آیا حق این نیست در رد کتاب سلیم به سخن کسانی بالاتر از شعرانی، مثل غصائری و شیخ مفید استناد شود که حتی سخن آنها نیز در رد این کتاب تمام نیست و با توجه نقل صاحبان کتب اربعه از کتاب سلیم، رد آن به سادگی امکان‌پذیر نیست.

کتاب سلیم قدیمی‌ترین کتاب موجود درباره اندیشه شیعه امامیه اثناعشری است و بسیاری از مبانی فکری امامیه در قالب روایت در این کتاب ذکر شده که از همه مهم‌تر روایاتی است که پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در آنها، عدد دوازده امام و اینکه آنان چه کسانی‌اند و حتی نام‌ها و خصوصیات آنها را بیان کرده‌اند و بسیاری از علمای بزرگ شیعه از قرن سوم تا قرن پنجم، روایاتی از این کتاب آورده‌اند.^۲

سلیم بن قیس، صحابی پنج امام، از امیرمؤمنان علیه‌السلام تا امام باقر علیه‌السلام بوده^۳ و در سال ۷۰ یا ۹۰ هجری از دنیا رفته است.

۱. همان، ج ۲، ص ۵۴۲.

۲. رک: محمدبن حسن صفار، بصائرالدرجات، ص ۴۸۶؛ محمدبن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۵۲۹؛ ابن ابی‌زینب نعمانی، الغیبه، ص ۱۴۹؛ محمدبن علی صدوق، کمال‌الدین و تمام‌العمه، ص ۲۶۰؛ محمدبن حسن طوسی، الغیبه، ص ۱۰۱.

۳. برقی، رجال البرقی، ص ۴۹-۳۳.

اخبار سلیم به واسطه امیرمؤمنان علیه السلام، عبدالله بن جعفر طیار، سلمان فارسی، ابوالهشیم بن تیهان، خزمه بن ثابت، عمار بن یاسر، ابوذر، مقلد و ابویوب نقل شده است. او مدعی است که برخی از احادیثش را بعد از امیرمؤمنان علیه السلام به امامان بعدی تا امام باقر علیه السلام عرضه کرده و آنها بر احادیث او صحه گذاشته‌اند.

مسعودی در کتاب التبییه و الاشراف، به نحوی وجود روایات دوازده امام علیهم السلام را در کتاب سلیم بن قیس، تأیید کرده است.^۱

ابن ندیم نیز از کتاب سلیم و راوی آن ابان سخن به میان آورده است.^۲

مرحوم کلینی هم بسیاری از اخبار غیبت و دوازده امام علیهم السلام را از سلیم روایت کرده است.^۳

ابن ابی زینب نعمانی درباره کتاب سلیم می گوید:

کتاب سلیم بن قیس هلالی اصلی است از بزرگترین کتاب‌های اصول که اهل علم آن را روایت کرده‌اند، و از جمله قدیمی‌ترین حاملان احادیث اهل بیت علیهم السلام است؛ زیرا همه آنچه این اصل شامل آنهاست، از رسول خدا صلی الله علیه و آله، امیرمؤمنان علیه السلام، مقلد، سلمان فارسی، ابوذر و نظایر آنها روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیرمؤمنان علیه السلام را دیده‌اند و از آنها شنیده‌اند، و از اصولی است که شیعه به آن رجوع می‌کند. ما بعضی از روایاتی را که درباره توصیف دوازده امام علیهم السلام است از این کتاب می‌آوریم.^۴

اما به خاطر وجود دو گزارش در این کتاب، که یکی موعظه محمد بن ابی بکر نسبت به پدرش هنگام مرگ و دیگری روایتی که متضمن سیزده امام است، ابن غضائری، از رجالیان شیعه، در صحت انتساب این کتاب به سلیم تشکیک کرده و آن را جعلی دانسته است.^۵ علامه تستری وجود این روایت را قած بر اعتبار کتاب نمی‌داند و اظهار می‌دارد که در الکافی هم مانند آن وجود دارد و این از اشتباه ناسخان است. ^۶ آیت‌الله خوئی، در صحت انتساب این کتاب برآمده و مطالب رجال ابن غضائری را درباره کتاب سلیم، به خاطر مشکوک بودن انتساب آن به ابن غضائری، فاقد ارزش دانسته است. اگر در صورت درست بودن انتساب کتاب به ابن غضائری نیز نمی‌تواند در مقابل نظر مساعد عالمان و رجالیان متقدم‌تر از او، همچون صفار،^۷ کلینی،^۸ نعمانی،^۹

۱. علی بن حسین مسعودی، التبییه و الاشراف، ص ۱۹۸.

۲. ابن ندیم، الفهرست، ص ۱۹۸.

۳. رک: محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۱۹۱ و ۵۲۹.

۴. ابن ابی زینب نعمانی، الغیبه، ص ۱۰۱-۱۰۳.

۵. ابن غضائری، الرجال، ص ۶۳.

۶. محمدتقی تستری، قاموس الرجال، ج ۵، ص ۳۳۹.

۷. محمد بن حسن صفار، بصائر الدرجات، ص ۴۸۶.

۸. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۵۲۹.

۹. ابن ابی زینب نعمانی، الغیبه، ص ۱۴۹.

شیخ صدوق،^۱ شیخ طوسی،^۲ و نجاشی توان معارضه داشته باشد. علاوه بر این، در نسخه‌های مرحوم مامقانی، فاضل تفرشی و نسخه‌های خود آیت‌الله خوئی، این دو مطلب به این شکل نیامده است، بلکه در آنها به جای محمدبن ابی‌بکر، عبدالله بن عمر آمده که پدر را هنگام مرگ موعظه کرد، که در آن اشکال کمی سن - که درباره محمدبن ابی‌بکر بوده - مطرح نیست. درباره حدیث سیزده امام هم آمده است که سیزده تن با پیامبر ﷺ از نسل اسماعیل خواهند بود. شواهد حدیثی دیگری را نیز بر وجود صدور حدیث به این نحو آورده است. در نهایت، می‌توان گفت: نسخه‌ای که در دست این‌غضائری بوده، اشکال داشته است؛ زیرا صاحب *وسائل* نیز ادعا کرده است که نسخه او مطلب باطل و فاسدی ندارد. البته آیت‌الله خوئی قرآینی را ارائه می‌کند، مبنی بر اینکه بعضی از زیدیان درصدد وارد ساختن برخی مطالب موافق با مذهبشان بر نسخه‌های این کتاب بوده‌اند.^۳

در صفحه ۵۹ آمده:

سیدمرتضی در پاسخ سؤالی مبنی بر رجوع به کتاب اصول کافی و کتب حدیث در باب اصول دین، می‌نویسد: برخی از اصحاب ما به آنچه در این کتب است بدون دلیل عمل می‌کنند. هر کس از آنان که این کار را کند عامی است و در اصول مقلد است... و رجوع در اصول، مثل توحید و عدل و نبوت و امامت به این آثار و کتاب‌ها خطا و جهل است...؛ و عالم و عامی در حکمی از احکام شریعت نباید به کتاب تصنیف‌شده‌ای مراجعه کند، چون عمل باید تابع علم باشد.

سخن سیدمرتضی در جایی درست است که اگر کسی بخواهد درباره اصول اعتقادی، مثل اصل «یگانگی خدا» به حدیث اکتفا کند. اما اگر بخواهد از استدلال عقلی در حدیث استفاده کند، چه مانعی دارد؟ افزون بر این، بخش قابل توجهی از اصول اعتقادی (در معاد، امامت و نبوت) نقلی است.

نسبت غلو به شیعه

در صفحه ۲۸ این‌گونه آورده‌اند:

مدرسی درباره سوءاستفاده غلات از احادیث باطنی آن می‌نویسد: گرایش باطنی گرایانه موجود در برخی از روایات جابر، بیشترین توجه غلات را به خود جلب کرد و باعث شد از چنان محبوبیتی برخوردار شود که وی را از پیش کسوتان خود شمرده و از او به عنوان کسی که از اسرار و علوم الهی و نیز مقامات فوق انسانی امامان آگاه بود، یاد کنند.

هرچند این صحیح است که غلات بعضی روایات را به دروغ به جابر نسبت داده‌اند، ولی برخی از مطالبی که مدرسی آنها را از افکار غلات می‌داند - و پیوسته به خواننده کتابش القا می‌کند که عقاید شیعی درباره جایگاه معنوی امام

۱. محمدبن علی صدوق، کمال‌الدین و تمام‌النعمة، ص ۲۶۰.

۲. محمدبن موسی طوسی، الغیبه، ص ۱۰۱.

۳. سیدابوالقاسم خوئی، معجم رجال‌التحدیث، ج ۸، ص ۲۱۸-۲۲۷.

مانند علم غیب، توانایی اظهار معجزه، تفویض تشریح احکام بعد از پیامبر ﷺ به ائمه اطهار علیهم السلام - با عقاید غلات در تفویض خلق و رزق از سوی خدا به آنها در یک ردیف قرار دارد؛ از جمله می‌گوید:

در دهه‌های سوم و چهارم قرن دوم هجری، در دوره زندگی و امامت امام صادق علیه السلام، گروه دیگری از غلات در جامعه شیعه پدیدار شدند. این گروه به بسیاری از نظریات و عقاید گروه اکنون تقریباً ناپدید شده «کیسانیه» - که خود را دنباله‌رو آنان می‌دانستند - علاقه‌مند بوده و از آن جانب‌داری می‌کردند؛ از جمله به پیروی از آنان، ائمه آل محمد علیهم السلام را موجوداتی فوق بشری می‌خواندند که دارای علم نامحدود از جمله علم بر غیب و قدرت تصرف در کائنات بودند. این گروه جدید از غلات، پیامبر و ائمه علیهم السلام را خدا نمی‌خواندند، بلکه معتقد بودند که خداوند کار جهان از خلق و رزق و اختیار تشریح احکام را به آنان تفویض فرموده است. نتیجتاً پیامبر و ائمه علیهم السلام عملاً تمام کارهایی را که خداوند باید انجام دهد، انجام می‌دهند، با این فرق که قدرت خدا اصلی و قدرت آنان تبعی و فرعی است.^۱

مدرسی حتی اعتقاد کیسانیه به «مهدی» بودن محمد حنفیه را نیز غلو دانسته است. در پاسخ، باید گفت: مگر مدعیان مهدویت منحصر در کیسانیه بودند؟ و آیا همه مدعیان مهدویت متهم به غلو شده‌اند؟ در واقع، مدرسی نتوانسته است میان «غلو» لغوی و «غلو» اصطلاحی تفاوت قایل شود. «غلو» لغوی معنای وسیعی دارد و می‌تواند شامل هرگونه انحراف بشود؛ اما «غلو» اصطلاحی، که منشأ تکفیر و محدود به موارد خاصی بوده، عمدتاً شامل اعتقاد به الوهیت یک انسان می‌شده است. همچنین می‌توان گفت: این سخنان او کاملاً همسو با خط مخالفان شیعه است؛ چنان‌که عبدالقاهر بغدادی اظهار کرده که عقیده به رجعت را جابرین یزید جعفی از غلات محمدیه - معتقدان به مهدویت و غیبت محمد بن عبدالله نفس زکیه - گرفته و در میان شیعه پخش کرده است.^۲ ابوالحسن اشعری درباره مفوضه علاوه بر اعتقاد به تفویض امور به ائمه اطهار علیهم السلام و وحی به آنها، می‌گوید، آنها معتقدند که ائمه صاحب معجزه هستند.^۳ این درحالی است که شیعه اعتقاد دارد ائمه اطهار علیهم السلام و حضرت فاطمه علیها السلام با عنایت خدا دارای مقام ولایت باطنی و معنوی هستند و در پرتو آن می‌توانند با عالم غیب ارتباط برقرار نموده، از طریق آن، به علم گذشته و آینده آگاهی پیدا کنند.^۴ همچنین با فرشتگان مرتبط باشند و - در اصطلاح روایات - محدث، مفهّم و مُلهّم هستند،^۵ هر چند از لحاظ عقلی، تنها علم به شریعت از صفات واجب امام شمرده شده است.^۶ شیخ مفید در این باره می‌نویسد: امامان از آل محمد علیهم السلام نهان‌های بعضی از مردم را می‌دانستند و از وقایع و حوادث، قبل از واقع شدنش خبر می‌دادند؛ اما این مطلب از صفات واجب آنها به‌شمار نرفته و شرط در امامتشان نیست، بلکه خدای تعالی آنها را از باب لطف به این علم گرامی داشته تا مردم در اطاعتشان از آنها به آن تمسک جویند. عقل نیز آن را برای

۱. سیدحسین مدرسی طباطبایی، مکتب در فرایند تکامل، ص ۶۰۶.

۲. عبدالقاهر بغدادی، الفرق بین الفرق، ص ۶۵.

۳. ابوالحسن اشعری، مقالات الاسلامیین، ص ۱۸.

۴. محمدین یعقوب کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۲۶۴.

۵. همان، ص ۲۷۰، ۲۶۴ و ۲۷۳.

۶. محمدین حسن طوسی، الاقتصاد فی ما يتعلق بالاعتقاد، ص ۳۱۰.

آنها واجب نشمرده، ولی از نظر سمع و روایات واجب شمرده شده است.^۱ همچنین تفویض خلق و رزق از عقاید غلات مفوضه است، ولی تفویض تشریح احکام به ائمه اطهار علیهم السلام از سوی پیامبر، از عقاید شیعه است.^۲

مدرسی طباطبایی به صرف وجود فردی متهم به غلو در سلسله سند یک روایت، آن را متعلق به غلات دانسته، آن را دلیل بر راهیابی عقاید غلات به میان عقاید شیعیان می‌شمرد، وی با اشاره به اینکه روایات خلقت ائمه اطهار علیهم السلام از نور عظمت خدا، از ساخته‌های مفوضه است و در پاورقی اسناد آن می‌نویسد: «رجوع شود به روایاتی که مفوضه در این باب نقل کرده‌اند، در منابعی مثل صفار ۱۳۸۴، ۱۴-۲۰؛ کلینی، الکافی، ۱۳۶۳ق، ج ۱، ۳۸۷؛ خصیعی، ۱۴۱۹ق، الهدایة الكبرى، ۳۵۴؛ صدوق، ۱۳۶۲، النخال، ۴۲۸؛ مفید ۱۴۱۳ق، الأمالی، ج ۱، ۳۱۵»^۳

بدین‌سان، او منابع حدیثی معتبر شیعه را آکنده از روایات غلات می‌داند.

در صفحه ۲۸ آورده‌اند:

با توجه به سخن جابر، باید گفت: اعتقاد به رجعت از قرن اول در امامیه وجود داشته است؛ چون وی را از کسانی می‌دانند که بدان معتقد بود. اعتقاد به گسترده‌گی علم امام، حدیث «نزلونا عن الربوبیه» و «قولوا فینا ما شئتم»، اطلاع از همه زبان‌ها و دریافت الهام یا وحی که با تفسیری متفاوت، تفکر غالب و رسمی شیعه امروز نیز هست، از عقاید اینان است. بسیاری از قمی‌ها چنین بودند، درحالی‌که اهل فقه به روش فقهی و عقلی به این مطالب کمتر توجه داشتند و دغدغه آنها چنین مسائلی نبود، بلکه آنان به دنبال استدلال بودند.

باید توجه داشت که در عصر ائمه معصوم علیهم السلام این مطالب از اسرار شیعه به‌شمار می‌آمد، و ایشان سعی بلیغی در حفظ آن داشتند و به هر کسی نیز آن را بروز نمی‌دادند.

در صفحه ۲۹ آمده است:

بعضی از اعتقادات غالبانه عبارت است از: حدیث «یا علی، کنت مع الأنبیاء»، احادیث آفرینش طینت و مکتوب بودن اسماء ائمه.

در تعریفی که از «غلو» در منابع شیعه شده، چنین مواردی از مصادیق «غلو» به‌شمار نیامده است؛ زیرا در این صورت، احادیث خلقت نور پیامبر و نور علی و نور ائمه علیهم السلام^۴ را نیز باید از اعتقادات غالبانه دانست، درحالی‌که اینها از عقاید شیعه است. احادیث تعداد ائمه و اسماء آنان در حدیث لوح جابر متواتر است.^۵

۱. محمدبن محمدبن نعمان مفید، اوایل المقالات، ص ۳۲.

۲. محمدبن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۲۶۵.

۳. سیدحسین مدرسی طباطبایی، مکتب در فرایند تکامل، ص ۷۰.

۴. احمدبن علی طبرسی، الاحتجاج، ج ۱، ص ۲۲۹-۲۳۰؛ محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۲۲؛ ج ۵۴، ص ۱۷۰.

۵. محمدبن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۵۲۷-۵۲۸؛ ابن ابی‌زینب نعمانی، الغیبه، ص ۶۳؛ محمدبن علی صدوق، کمال‌الدین و تمام‌النعمه، ج ۱، ص ۳۰۸؛ محمدبن علی صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۴۱؛ حلبی، تقرب المعارف، ص ۳۲۸؛ علی‌بن محمد خزاز قمی، کفایة الاثر، ص ۲۴۱؛ محمدبن محمدبن نعمان مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۱۵۹؛ همو، الاختصاص، ص ۲۱۰؛ همو، الفصول المختاره، ص ۳۰۳؛ حسن‌بن محمد دیلمی، ارشادالقلوب، ص ۶۳؛ شاذان‌بن جبرئیل قمی، الفضائل، ص ۱۱۳؛ علی‌بن عیسی اربلی، کشف‌الغمه، ج ۲، ص ۸۳؛ تاج‌الدین شعیری، جامع‌الخبا، ص ۱۸.

در صفحه ۳۱ و ۳۲ نویسنده وقتی محدثان میراث حدیثی قم را برمی‌شمارد، هیچ توضیحی درباره نام راویان ارائه نمی‌دهد، ولی هنگامی که به نام «محمد بن بحر رهنی» می‌رسد، می‌نویسد: صاحب پانصد تألیف و متهم به غلو و راوی روایت نرجس مادر امام زمان (عج). با این بیان، ضعیف بودن راوی و ضعف روایت را مسلم می‌گیرد، بدون اینکه سندی معتبر درباره این حرف ارائه دهد؛ تنها سند وی در اصل، از ابن‌غضائری است^۱ که علمای شیعه تضعیفات او را معتبر نمی‌دانند (چنان که توضیح آن، در مطلب مربوط به کتاب سلیم گذشت) و نجاشی نیز گفته است: من نمی‌دانم چرا بعضی او را ضعیف دانسته‌اند؟!^۲

نسبت تشبیه و تجسیم به شیعه

در صفحه ۳۹ چنین آمده:

ملل و نحل نویسان برخی از بزرگان امامیه را به تشبیه و تجسیم متهم نموده، بر این باورند هشام بن حکم، هشام بن سالم و ابوجعفر احوال (مؤمن الطاق) معتقد بودند خداوند جسم دارای ابعاد است، ولی نه مثل مخلوقات. روایات متعددی وجود دارد که جسمانیت خداوند را به هشام بن حکم، هشام بن سالم حوالیقی، محمد بن نعمان احوال، معروف به «صاحب الطاق» یا «مؤمن الطاق» و علی بن میثم، معروف به «میثمی» نسبت می‌دهد. شیخ صدوق، که از یک سو، این روایات را دیده بود و از سوی دیگر، از اتهامات مخالفان به امامیه خبر داشت، به تدوین کتاب *التوحید* همت گماشت تا نشان دهد روایات ضد تشبیهی شیعه بسیار بیش از روایات دیگر است و شیعه به پیروی از ائمه خود، تشبیه را نفی می‌کند.

از کتاب *التوحید* به دست می‌آید برخی از روایات مروی از اهل بیت علیهم‌السلام، رؤیت خداوند در قیامت را تأیید می‌کند؛ ولی این روایات اکنون در دسترس ما نیست. صدوق در باب «رؤیت» می‌نویسد: اخباری در این باب آمده و مشایخ ما در مصنفات خود آنها را ذکر کرده‌اند و این روایات نزد من صحیح است، اما آنها را نیاوردم؛ چون ترسیدم جاهل آنها را بخواند و از روی نادانی کفر بورزد.

با توجه به سخن سیدمرتضی که گفته است: «قمی‌ها - به غیر از شیخ صدوق - تشبیهی و تجسیم می‌اند». می‌توان به این تحلیل رسید که شاید برخی بزرگان و مشایخ حدیث قم با توجه به روایات وارد شده در باب «رؤیت»، به این دیدگاه تمایل پیدا کرده‌اند؛ چنان که شیخ صدوق بر وجود این روایات در *نوادیر اشعری* و در جامع محمد بن احمد بن یحیی تصریح دارد. البته ممکن است آنان همچون شیخ صدوق به تأسی از روایات دیگری که مفسر این روایات متشابه هستند، به تأویل آنها پرداخته و رؤیت قلبی را پذیرفته باشند.

شیخ صدوق یکی از شاگردان ابن‌ولید بود که با نظریه رؤیت الهی در قیامت مخالفت داشت؛ اما شاگرد دیگر

۱. ابن‌غضائری، رجال، ص ۹۸.

۲. نجاشی، رجال، ص ۲۸۴.

ابن ولید، یعنی ابوالعباس بن نوح سیرافی معتقد به رؤیت بود. شیخ طوسی، ابوالعباس سیرافی را توثیق می‌کند و درباره او می‌نویسد: «از احمد بن محمد بن نوح مطالب نادرستی حکایت می‌کنند. وی قایل به رؤیت خداوند و غیر آن بود.»^۱ کاش شیخ طوسی برای ما مشخص می‌کرد که منظورش از «غیر آن» چیست تا فضای علمی و فکری قرن چهارم برای ما روشن‌تر می‌شد.

این سخنان کاملاً همسو با سخنان مخالفان جدی شیعه در طول تاریخ بوده و یکی از مهم‌ترین تهمتهایی که آنان بر شیعیان وارد می‌کرده‌اند، عبارت از اعتقاد به «تشبیه» بوده و شیعه به سختی آن را رد کرده است و آن را متعلق به برخی افراد نادر یا به سبب فهم اشتباه از سخنان آنان می‌دانست.

تضعیف اعتقاد به بدا و رجعت

در صفحه ۱۵۰ چنین آمده است:

از نکات قابل توجه در تفکرات خواجه، این است که وی درباره دو مسئله اختصاصی شیعه امامیه، یعنی «بدا» و «رجعت» سخن چندی در آثار خویش بیان نکرده است... به نفی بدا پرداخته، می‌گوید: امامیه قایل به بدا نیستند. وی منشأ قول به بدا را فقط یک روایت از امام صادق علیه السلام می‌داند که درباره فرزندش اسماعیل فرموده است. بنابراین، خواجه به دلیل آنکه مستند بدا را خبر واحد می‌داند، آن را از عقاید امامیه نفی می‌کند...

این سخن نوعی مغالطه است و شیعه «بدا» به معنای صحیح آن را قبول دارد،^۲ و آن عبارت از آشکار شدن اراده خداست، درباره چیزی که مردم خلاف آن را می‌پنداشتند. اما آنچه در اینجا دستاویز طعن و رد قرار گرفته، معنای غلطی است که اسماعیلیه براساس روایتی از امام صادق علیه السلام درباره اسماعیل پسر امام صادق ساخته‌اند.^۳

سعی در تطهیر محاربان امیرمؤمنان علیه السلام

در صفحه ۱۵۵ این گونه آورده‌اند:

به نظر می‌رسد رفتار ائمه و اصحاب با آنان و اقوال و احادیث ائمه درباره آنها دلالت بر پذیرش اسلام ظاهری و

۱ احمد بن محمد بن نوح یکنی ابوالعباس السیرافی سكن البصرة واسع الروایة ثقة فی روایتہ غیر أنه حکى عنه مذاهب فاسده فی الأصول مثل القول بالرؤية و غیرها؛ و له تصانیف منها: کتاب الرجال الذین روعوا عن أبی عبدالله - علیه السلام - و زاد علی ما ذكره ابن عقدة كثيرا؛ و له كتب فی الفقه علی ترتیب الأصول و ذکر الاختلاف فیها؛ و له كتاب أخبار الأبواب غیر أن هذه الكتب كانت فی المسودة و لم يوجد منها شیء. و أخبرنا عنه جماعة من أصحابنا بجمیع روایات و مات عن قرب، إلا أنه كان بالبصرة و لم يتفق لقائی إياه» (محمد بن حسن طوسی، الفهرست، ص ۸۶ و ۸۷).

این در حالی است که در کتاب تثبیت الإمامة، نوشته قاسم بن ابراهیم رسی آمده است که امت پس از رسول خدا چهار دسته شدند و اولین دسته را معتقدان به امامت منصوص حضرت علی علیه السلام ذکر می‌کند (ص ۶۵). علاوه بر آن، در همین کتاب، نامه أسامه به ابوبکر را می‌آورد که در آن نامه، أسامه به ابوبکر می‌گوید که غدیر را انکار نکند (همان، ص ۲۰).

۲. محمد بن علی صدوق، عقائد امامیه، ص ۴۰، همو، کمال الدین و تمام النعمه، ج ۱، ص ۶۹، همو، التوحید، ص ۳۳۱، محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۱۴۶-۱۵۰.

۳. محمد بن علی صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، ج ۱، ص ۸۶.

کفر باطنی آنان دارد؛ یعنی آنها در دنیا مسلمان محسوب می‌شوند، اما در آخرت اهل نجات نیستند. در اینجا، پرسش این است که در این دیدگاه، چه فرقی میان محارب امام علی علیه السلام و مخالف ایشان است؟ اگر دیدگاه دسته دوم را بپذیریم، مسلمان فاسق اگرچه گناهکار باشد، از جهنم خارج می‌شود و به بهشت می‌رود، اما محارب امام علی علیه السلام برای همیشه در آتش ماندگار است. سید مرتضی هم به این نکته توجه داشته، قایل به تکفیر محاربان با امام علی علیه السلام است؛ اما در عین حال، غنیمت نگرفتن امام از آنان را به دلیلی خاص می‌داند.

این سخن نویسنده برخلاف آن چیزی است که شیخ مفید درباره دیدگاه شیعه امامیه گفته است. او می‌گوید: امامیه و بسیاری از زیدیه اتفاق دارند که متقدمان بر امیرمؤمنان علیه السلام گمراه و فاسق‌اند و آنان به خاطر کنار گذاشتن امیرمؤمنان علیه السلام از جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله عاصی و ظالم‌اند و به خاطر ظلم‌شان در جهنم تا ابد می‌مانند.^۱

نتیجه‌گیری

تشیع همان اسلام راستین است و همه باورهای آن ریشه در کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله دارد. ستون خیمه تشیع، اعتقاد به ولایت و امامت امیرمؤمنان علیه السلام و یازده فرزند معصوم ایشان است که آیه «اولی الامر» در قرآن و «خلیفه» در روایات دوازده خلیفه بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله، که اهل سنت به طور متواتر نقل کرده‌اند، مصداقی جز آنها ندارد. در روایات متواتر شیعیان از پیامبر صلی الله علیه و آله نیز به نام‌های آنها تصریح شده است. از زمان تشکیل مذاهب کلامی، همواره مخالفان شیعه سعی داشتند سابقه باورهای شیعه را مخدوش کنند و آنان را غلوکنندگان در حق اهل بیت علیهم السلام معرفی نمایند، که در میان شیعیان نیز تأثیرپذیری‌هایی از آنان وجود داشت؛ چنان‌که در میان اهل سنت، تأثیرپذیران از افکار شیعه به مراتب زیاد بوده‌اند. در حال حاضر نیز ما باید به اثرات آن در میان شیعیان و به‌ویژه در میان اهل علم توجه خاص داشته باشیم.

این مقاله کوشید اثر مزبور را با انصاف علمی نقد کند، ولی درباره شخصیت و نیت و انگیزه نویسندگان قضاوتی نداشته باشد، و اگر در جایی عبارات همراه با تندى بوده، اقتضای نقد بوده است.

منابع

- آقابزرگ طهرانی، محمدحسین، *النریعة الی تصانیف الشیعه*، بیروت، دارالاضواء، ۱۴۰۳ق.
- آل قاسم، عدنان فرحات، *الاجتهاد عند الشیعه الامامیه و ادواره و اطواره*، بیروت، دارالسلام، بی تا.
- ابن ابی الحدید معتزلی، عزالدین، *شرح نهج البلاغه*، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، قم، دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۴ق.
- ابن حجر هیتمی، احمد بن محمد، *الصواعق المحرقة*، قاهره: مکتبه القاہره، بی تا.
- ابن داوود، حسن بن علی، *رجال ابن داوود*، تحقیق سیدمحمدصادق آل بحر العلوم، نجف اشرف، مطبعة الحیدریة، ۱۳۹۲ق.
- ابن شهر آشوب مازندرانی، *مناقب آل ابی طالب*، قم، علامه، بی تا.
- ابن طاووس، سیدعلی بن موسی، *کشف المحجبة ثمره المهجہ*، نجف اشرف، المطبعة الحیدریة، ۱۳۷۰ق.
- ابن غضائری، احمد بن حسین، *الرجال*، تحقیق سیدمحمدرضا حسینی جلالی، قم، دارالحدیث، ۱۴۲۲ق.
- ابن ندیم، *الفهرست*، بیروت، دارالمعرفه، بی تا.
- ابوالصلاح حلبی، تقی بن نجم، *تقریب المعارف*، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۰۴ق.
- ابومخنف، لوط بن یحیی، *وقعة الطف*، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۱۷ق.
- اربلی، علی بن عیسی، *کشف الغمّة فی معرفة الأئمة*، تبریز، مکتبه بنی هاشم، ۱۳۸۱ق.
- اشعری، سعد بن عبدالله، *المقالات و الفرق*، بیروت، دار صادر، ۱۴۲۷ق.
- اصفہانی، ابوالفرج علی بن حسین، *مقاتل الطالبین*، تحقیق سیداحمد صقر، بیروت، دارالمعرفه، بی تا.
- امین عاملی، سیدمحسن، *اعیان الشیعه*، تحقیق سیدحسن امین، بیروت، دارالتعارف، ۱۴۰۶ق.
- برقی، احمد بن محمد، *رجال البرقی*، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۹ق.
- بغدادی، عبدالقاهر، *الفرق بین الفرق*، چ چهارم، بیروت، دارالمعرفه، ۱۴۲۹ق.
- بلاذری، احمد بن یحیی، *انساب الاشراف*، تحقیق سهیل زکار و ریاض زرکلی، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۷ق.
- پیشوایی، مهدی، *شخصیت‌های شیعه در صدر اسلام (درس آیت‌الله العظمی جعفر سبحانی)*، قم، توحید، ۱۳۹۲.
- ترمانینی، عبدالسلام، *احداث التاريخ الاسلامی بترتیب السنین*، دمشق، طلاس، بی تا.
- تستری، محمدتقی، *قاموس الرجال*، چ سوم، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۲۵ق.
- جاحظ، عمرو بن بحر، *المحاسن و الأضداد*، بیروت، دار و مکتبه الهلال، ۲۰۰۲م.
- حلی، حسن بن یوسف، *ترتیب خلاصه الاقوال فی معرفة الرجال*، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۸۱.
- خزاز قمی، علی بن محمد، *کفاية الاثر فی النص علی الأئمة الاثنی عشر*، تحقیق سیدعبداللطیف حسینی کوه‌کمری، قم، بیدار، ۱۴۰۱ق.
- خصیبی، حسین بن حمدان، *الهدایة الکبری*، بی‌جا، بلاغ، ۱۴۱۹ق.
- خوئی، سیدابوالقاسم، *معجم رجال الحدیث و تفصیل طبقات الرواة*، قم، مدینه العلم، ۱۴۱۳ق.
- خوارزمی، موفق بن احمد، *المناقب*، تحقیق مالک محمودی، قم، نشر اسلامی، ۱۴۱۱ق.
- خوارزمی، موفق بن احمد، *مقتل الحسین*، قم، انوار الهدی، ۱۴۲۳ق.
- دیلمی، حسن بن محمد، *أعلام الدین فی صفات المؤمنین*، قم، مؤسسه آل‌البتیت، ۱۴۰۸ق.
- ذهبی، محمد بن احمد، *میزان الاعتدال فی نقد الرجال*، تحقیق علی محمد بجاوی، بیروت، دارالمعرفه، ۱۳۸۲ق.
- رازی، ابوحاتم، *گرایش‌ها و مذاهب اسلامی در سه قرن نخست هجری (الزینة)*، ترجمه علی آقانوری، قم، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان، ۱۳۸۲.

- سط ابن جوزی، یوسف بن حسام‌الدین، *تذکره الخواص*، قم، شریف الرضی، ۱۴۱۸ق.
- سیوطی، جلال‌الدین، *الدر المنثور فی التفسیر بالمانور*، قم، کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ق.
- شاذان قمی، شاذان بن جبرئیل، *الفضائل*، قم، رضی، ۱۳۶۳.
- شعیری، تاج‌الدین، *جامع الاخبار*، قم، رضی، ۱۳۶۳.
- شهرستانی، محمد بن عبدالکریم، *الملل و النحل*، تحقیق محمد بدران، قم، شریف الرضی، ۱۳۶۴.
- صدوق، محمد بن علی، *الاعتقادات فی دین الامامیه*، تحقیق عصام عبدالسید، بیروت، دارالمفید، ۱۴۱۴ق.
- _____، *التوحید*، تحقیق سیدهاشم حسینی تهرانی، قم، نشر اسلامی، ۱۳۹۸ق.
- _____، *الخصال*، قم، جامعه مدرسین، ۱۳۶۲.
- _____، *ترجمه کمال‌الدین و تمام النعمه*، ترجمه منصور پهلوان. قم، دارالحدیث. ۱۳۸۰.
- _____، *عیون اخبار الرضا*، تصحیح مهدی لاجوردی‌زاده، تهران، جهان، ۱۳۷۸.
- _____، *کمال‌الدین و تمام النعمه*، تحقیق علی‌اکبر غفاری، قم، نشر اسلامی، ۱۴۰۵ق.
- صفار، محمد بن حسن، *بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد*، قم، طلیعه نور، ۱۳۸۴.
- طبرسی، احمد بن علی، *الاحتجاج*، تحقیق سیدمحمدباقر موسوی خراسان، مشهد، المرتضی، ۱۴۰۳ق.
- طبری، محمد بن جریر، *تاریخ الأمم و الرسل و الملوک*، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، چ دوم، بیروت، دارالتراث، ۱۳۸۷ق.
- طوسی، محمد بن حسن، *الاقتصاد فی ما يتعلق بالاعتقاد*، چ دوم، بیروت، دارالاضواء، ۱۴۰۶ق.
- _____، *الغیبه*، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۴۳۳ق.
- طوسی، محمد بن حسن، *الفهرست*، تحقیق جواد قیومی، قم، مؤسسه نشر الفقاهه، ۱۴۱۷ق.
- طوسی، نصیرالدین، *تجربید الاعتقاد*، تحقیق سیدمحمد حسینی جلالی، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۰۷ق.
- ظہیری، عباس، *تجزیه و ترکیب و بلاغت قرآن*، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۲.
- فرمانیان، مهدی و مصطفی صادقی کاشانی، *نگاهی به تاریخ تفکر امامیه از آغاز تا ظهور صفویه*، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۹۴.
- قاری، علی بن سلطان محمد، *مرقاة المفاتیح*، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۲ق.
- قاری، ملاعلی، *مرقاة المفاتیح شرح مشکاة المصابیح*، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۲ق.
- قطب راوندی، سعید بن هبه‌الله، *الخرائج و الجرائح*، قم، مؤسسه الامام المهدی، ۱۴۰۹ق.
- قندوزی، سلیمان بن ابراهیم، *ینایع الموده لنوی القریبی*، تحقیق سیدعلی جمال اشرف حسینی، قم، اسوه، ۱۴۱۶ق.
- کاشف الغطاء، جعفر، *دفاع از حقانیت شیعہ (مقدمه کشف الغطاء)*، ترجمه غلامحسن محرمی، قم، مؤمنین، ۱۳۷۸.
- کردعلی، محمد، *خطط الشام*، بیروت، مکتبه النوری، ۱۴۰۳ق.
- کشی، محمد بن عمر، *رجال الکشی - اختیار معرفه الرجال*، تحقیق سیدمهدی رجائی، قم، مؤسسه آل‌البیت لاحیاء التراث، ۱۳۶۳.
- کلینی، محمد بن یعقوب، *الکافی*، تحقیق علی‌اکبر غفاری، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۳.
- مادلونگ، ویلفرد، *ملاحظات فی بیرومن کتابشناسی فرق امامی*، ترجمه چنگیز پهلوان، تهران، زمینه ایران‌شناسی، ۱۳۶۸.
- مجلسی، محمدباقر، *بحار الانوار*، تحقیق محمدباقر بهبودی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ق.
- مدرسی طباطبایی، حسین، *مکتب در فرایند تکامل*، ترجمه هاشم ایزدپناه، تهران، کویر، ۱۳۸۶.
- مدنی، علیخان بن احمد، *الدرجات الرفیعة فی طبقات الشیعة*، بیروت، مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۳ق.
- مسعودی، علی بن حسین، *التنبیه و الاشراف*، قاهره، دارالصاوی، بی‌تا.
- مظفر، محمدحسین، *تاریخ الشیعه*، بیروت، دارالزهراء، ۱۴۰۸ق.
- مفید، محمد بن محمد بن نعمان، *الاختصاص*، قم، کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ق.

- ____ ، الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، قم، کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ق.
- ____ ، الأملی، قم، کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ق.
- ____ ، الجمل و النصره لسید العتره فی حرب البصره، تحقیق سیدعلی میرشریفی، قم، کنگره جهانی شیخ مفید، ۱۴۱۳ق.
- ____ ، الفصول المختاره، قم، کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ق.
- ____ ، اوائل المقالات فی المذاهب و المختارات، تحقیق ابراهیم انصاری زنجانی، بیروت، دارالمفید، ۱۴۱۴ق.
- ____ ، اوائل المقالات، چ دوم، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۸۲.
- نجاشی، احمد بن علی، رجال النجاشی، تحقیق سیدموسی شبیری زنجانی، قم، نشر اسلامی، ۱۴۱۶ق.
- نعمانی، محمد بن ابراهیم، الغیبه، ویراسته علی اکبر غفاری، تهران، مکتبه الصدوق، ۱۳۹۹ق.
- ____ ، ترجمه الغیبه، ترجمه محمد فربودی، قم، انتخاب اول، ۱۳۹۰.
- نوبختی، حسن بن موسی، فرق الشیعه، بیروت، دارالاضواء، ۱۴۰۴ق.
- هلالی عامری، سلیم بن قیس، کتاب سلیم بن قیس، تحقیق محمدباقر انصاری، قم، الهادی، ۱۴۲۰ق.
- هیثمی، علی بن ابی بکر، مجمع الزوائد و منبع الفوائد، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۸ق.
- یوسف فان اس، مسائل الامامه و مقتطفات من کتاب الاوسط فی المقالات للناسی الاکبر، بیروت، دارالنشر فرانتس قیسنبادن، ۱۹۷۱م.